



# سمرقند

امین معلوف

ترجمہ

عبدالرضا ہوشنگ مہدوی



## فهرست

- ۵ ..... درباره‌ی نویسنده و کتاب
- ۷ ..... یادداشت نویسنده برای ترجمه‌ی فارسی
- ۹ ..... پیشگفتار
- ۱۳ ..... کتاب اول: شاعران و عاشقان
- ۱۰۹ ..... کتاب دوم: بهشت حشاشین
- ۱۹۳ ..... کتاب سوم: پایان یک هزاره
- ۲۷۳ ..... کتاب چهارم: شاعری در دریا

## یادداشت نویسنده برای ترجمه فارسی

من ایرانی نیستم، کارشناس مسایل ایران هم نیستم. من فقط عاشق ایرانم، عاشق تمدن چندهزارساله و بعضی دوره‌های بزرگ تاریخش. این رمان دو دوره از این ادوار را به خاطر می‌آورد: نخست عصر خیام را؛ زمانی سخت، زمانی آکنده از خشونت مفرط، اما همچنین زمانی که مردی از دیار خراسان می‌توانست تمامی دانش‌ها، تمامی خلاقیت‌ها و تمامی احساس‌های قرن خویش را در خود گرد آورد. من میل دارم هر چه بیشتر یادآوری کنم که در عصر خیام ایران زمین یکی از پیشرفته‌ترین مرکزهای تمدن بشری بوده است.

دوره‌ی دیگری که در این رمان آمده و به ما نزدیک‌تر است، آغاز قرن بیستم است. قومی غیور، پس از قرن‌ها انحطاط، ستمدیدگی، استبداد و تاریک‌اندیشی، سربرمی‌افرازد تا دلبستگی خود را به آزادی و نعمت‌های سرزمین خویش فریاد کند.

در خلال این دو دوره، که از یکدیگر بسیار دورند، روح قومی بزرگ آشکار می‌شود، قومی که در برابر تاریخ و کشش‌های آن سر تسلیم فرو نمی‌آورد، بلکه گهگاه سودای تکان دادن آن را نیز در سر می‌پرورد. از ترجمه شدن «سمرقند» به زبان شیرین فارسی نهایت خوشحالی را دارم.

## پیشگفتار

در قعر اقیانوس اطلس کتابی نهفته است و این سرگذشت آن کتاب است که برایتان حکایت می‌کنم. شاید شما سرانجام آن را بدانید، چون روزنامه‌های وقت آن را گزارش کرده و از آن پس نیز چندین کتاب آن را نقل کرده‌اند: هنگامی که کشتی مسافربری تایتانیک در شب ۱۴ به ۱۵ آوریل ۱۹۱۲ در نزدیکی سواحل ارض جدید غرق شد، معتبرترین قربانی آن یک جلد کتاب بود، نسخه‌ی منحصر بفرد رباعیات عمر خیام؛ حکیم، شاعر و ستاره‌شناس ایرانی به قلم خودش.

داستان غرق کشتی تایتانیک را به تفصیل شرح نمی‌دهم، چون نویسندگان دیگری این فاجعه را با دلار سنجیده و پاره‌ای دیگر به آمارگیری از اجساد مردگان و گردآوری آخرین کلمات قربانیان پرداخته‌اند. اکنون که شش سال از این سانحه می‌گذرد، تنها چیزی که مرا ناراحت می‌سازد این است که امانت‌دار خوبی نبوده‌ام. مگر من که پنجمین ا. لوساژ نام دارم این کتاب را از چنگ زادگاهش آسیا در نیاوردم؟ مگر آن را در میان اثاثم که بار تایتانیک شد نگذاشتم؟ مگر غرور و نخوت قرن من نبود که آن را از مسیر هزارساله‌اش منحرف ساخت؟

از آن هنگام تا کنون، جهان هر روز بیش از پیش در خون و ظلمت فرو رفته و زندگی دیگر به من لبخند نزده است و ناچار شده‌ام خود را از مردم به دور نگه

دارم تا صدای خاطره‌های گذشته را بشنوم و با خوشباوری و اصرار، رؤیایی دست‌نیافتنی را در سر پیروانم: فردا کتاب را خواهند یافت. در صندوق طلایی‌اش به خوبی حفظ شده است و آن را سالم از قعر آب‌های تیره‌ی دریا خارج خواهند ساخت و سرنوشت آن با ماجراهای نوینی غنی‌تر خواهد شد. انگشتان دیگری صفحات آن را لمس خواهد کرد، ورق خواهد زد و نوشته‌هایش را خواهند بلعید؛ دیدگان شیفته شرح ماجراهای آن را از سر تا ته دنبال خواهند کرد و از ورای آن شاعر را با نخستین اشعار، نخستین مستی‌ها و نخستین ترس‌هایش خواهند شناخت. و نیز فرقه‌ی اسماعیلیان را. آنگاه در برابر تصویری به رنگ‌شن و زمرد با ناباوری مکث خواهند کرد.

این تصویر نه تاریخ دارد و نه امضاء. هیچ چیز جز این عبارت آتشین یا اشتباه‌آمیز: سمرقند، زیباترین شهر روی زمین که همیشه رو به سوی خورشید دارد.

## کتاب اول شاعران و عاشقان

ناکرده گناه در جهان کیست بگو؟  
و آنکس که گنه نکرده چون زیست بگو؟  
من بد کنم و تو بد مکافات دهی  
پس فرق میان من و تو چیست بگو؟  
عمر خیام

گاهی در سمرقند، به دنبال یک روز طولانی و دلگیر، شب‌ها مردم بیکار به گشت و گذار در بن‌بست میان دو میکرده نزدیک بازار فلفل فروشان می‌پردازند، نه بخاطر اینکه شراب عطرآگین سغدیان بنوشند، بلکه به این جهت که مراقب آمد و رفت‌ها باشند یا سر به سر یک باده‌نوش سرخوش بگذارند. در این حال آن شخص به خاک افکنده می‌شود، سیل دشنام بر سرش می‌بارد و به او وعده‌ی جهنم می‌دهند.

با چنین حادثه‌ای است که در یک شب تابستانی سال ۱۰۷۲ (۴۶۵ هجری) دستنوشته‌ی «رباعیات» قدم به عرصه‌ی وجود می‌گذارد. در آن هنگام عمر خیام بیست و چهار سال دارد؛ مدت کوتاهی است که در سمرقند بسر می‌برد. آیا آن شب او به میخانه می‌رود یا تصادف گشت و گذار او را به این محل کشانده است؟ قدم زدن در یک شهر قدیمی و نگریستن با چشمان حریص به هزاران رنگ روزی که در حال غروب است لذتی نشئه‌آور دارد؛ در کوچه‌ی مزرعه‌ی ریواس، پسریچه‌ای سیبی را که از پیشخان دکانی دزدیده است به سینه‌اش می‌فشارد و با پاهای برهنه روی سنگفرش‌های بزرگ می‌گریزد. در بازار کهنه‌فروشان در درون دکانی که بالاتر از سطح زمین قرار دارد، هنوز بازی تخته

نرد در نور یک چراغ پیه‌سوز ادامه دارد. طاس‌ها ریخته می‌شود، یک ناسزا و یک خنده‌ی خفه به گوش می‌رسد؛ زیر طاق بازارچه ریسمان‌فروشان، چارپاداری کنار چشمه‌ای توقف می‌کند، از کف دستانش که به هم چسبانده است آب زلال می‌نوشد، سپس خم می‌شود و درحالی‌که گویی می‌خواهد کودکی خفته را ببوسد لبانش را پیش می‌برد و باز هم آب می‌نوشد. همین‌که سیراب شد کف دستان مرطوبش را به چهره‌اش می‌کشد، زیر لب شکرگزاری می‌کند، آنگاه پوست هندوانه‌ای برمی‌دارد، آن را پر از آب می‌کند و برای قاطرش می‌برد تا حیوان نیز به نوبه‌ی خود رفع عطش کند.

در میدان توتون‌فروشان، زنی آبتن به خیام نزدیک می‌شود. حجابش را پس زده و به زحمت پانزده ساله به نظر می‌رسد. بدون ادای کلمه‌ای، بدون لبخندی بر روی لبان پاکش، مشتی از بادام بوداده را که خیام چند قدم بالاتر خریده می‌ریاید. گردش‌کننده‌ی ماشگفت زده نمی‌شود. این یک باور دیرینه در سمرقند است که وقتی یک مادر آینده در کوچه بایبگانه‌ای روبه‌رو می‌شود و از او خوشش بیاید، باید به خودش جرأت دهد و در خوردنی او سهیم شود تا کودکش مانند او زیبا به دنیا آید، با همان قامت بلند و چهره‌ی نجیب.

عمر درحالی‌که بقیه‌ی بادام‌ها را می‌جود، می‌ایستد و دور شدن زن ناشناس را می‌نگرد؛ تا وقتی که صدای همه‌م‌های به‌گوشش می‌خورد و او را به رفتن شتابزده برمی‌انگیزد. به زودی خودش را در میان انبوهی مردم لگام‌گسیخته می‌یابد. پیرمردی باده‌ست و پاهای اسکلت‌مانند و سر برهنه بر روی زمین افتاده است و چند تار موی سفید آشفته روی سربی‌مویش دیده می‌شود. فریادهای پیرمرد از خشم و ترس مبدل به هق‌هق‌گریه می‌شود. باچشمانش از تازه‌وارد کمک می‌طلبد.

پیرامون مرد بدبخت در حدود بیست نفر باریش‌های پریشان و چماق‌های انتقام در دست، گرد آمده‌اند و کمی دورتر حلقه‌ای از تماشاگران خوشحال تشکیل شده است. یکی از آنان که متوجه‌ی قیافه‌ی ناراضی خیام شده است با





اسناد است خروار

امین معلوف در سمرقند دو صفحه از تاریخ درخشان ایران را به رشته‌ی تحریر درآورده است: یکی دوران حکومت سلجوقیان و فعالیت‌های حسن صباح؛ دیگری انقلاب مشروطه از قتل ناصرالدین شاه تا استقرار مشروطیت و فداکاری‌ها و جانبازی‌های مردم تبریز. امین معلوف توانسته است با ظرافت و مهارت این دو بخش از تاریخ ایران را با بهانه قرار دادن دست‌نوشته‌های ریاضیات و خاطرات عصر خیام نیشابوری به هم پیوند دهد.



9789641091084

طراحی جلد: محمد نبی و منصوره کاظمی